

## ضمان ناشی از استیفای نامشروع در حقوق ایران و فرانسه

دکتر پرویز عامری\* سیدمهدی نوابی\*\*

دانشگاه شیراز

### چکیده

قانون مدنی ایران در خصوص شناسایی مسؤلیت ناشی از استیفای نامشروع به عنوان منبع مستقل تعهد ساکت بوده و تنها به ذکر مصادیقی از آن اکتفا نموده است. بدین ترتیب این پرسش اساسی قابل طرح است که آیا با وجود اسباب ضمان قهری در فقه اسلامی و حقوق ایران، اساساً نیازی به تأسیس یک قاعده‌ی جدید برای جلوگیری از کسب ثروت‌های نامشروع وجود دارد؟ بررسی تطبیقی میان دو نظام حقوقی ایران و فرانسه نشان می‌دهد که هر چند بر خلاف حقوق فرانسه که در آن رویه‌ی قضایی با توجه به ضرورت‌های اجتماعی و به پیروی از دکترین حقوقی این کشور، استفاده‌ی بدون سبب را به عنوان یک منبع مستقل تعهد پذیرفته است، حقوق ایران استیفای نامشروع را به عنوان منبع مستقل تعهد نشناخته است، اما در عین حال اسباب سنتی ضمان قهری نیز به تنهایی قادر نیستند تمامی مصادیق متنوع استیفای نامشروع را پوشش دهند. از این رو نگارندگان بر این باورند که با توجه به مبانی حقوق داخلی و به ویژه با استناد به قاعده‌ی «حرمت اکل مال به باطل» در فقه اسلامی، در

---

\* استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی

\*\* کارشناس ارشد حقوق خصوصی

حقوق ایران نیز می‌توان به تمهید نظریه‌ای جدید به منظور جلوگیری از کسب ثروت‌های نامشروع پرداخت و شرایط و آثار قاعده را بر این مبنا تبیین کرد.

واژه‌های کلیدی: ۱. دارا شدن بدون سبب ۲. استیفای نامشروع ۳. اکل مال به باطل.

### ۱. مقدمه

هرچند اندیشه‌ی کلی «منع دارا شدن ناعادلانه» به عنوان یک گزاره‌ی اخلاقی، روح بسیاری از قواعد حقوقی را تشکیل می‌دهد، اما صرف نظر از پاره‌ای آثار رومیان، بیش از چند سده از طرح نظریه‌ی «دارا شدن ناعادلانه» یا «دارا شدن بدون سبب» به عنوان منبع مستقل تعهد در کنار سایر منابع چون قرارداد و مسئولیت مدنی نمی‌گذرد. این نظریه که عمدتاً مرهون تلاش حقوقدانان آلمانی و فرانسوی است، امروزه جای خود را در نظام حقوقی بسیاری از کشورها گشوده است. همان گونه که خواهیم دید، این دسته از حقوقدانان از راه بازخوانی متون حقوق روم و با توجه به ضرورت‌های اجتماعی، قاعده‌ای بنیان نهادند که به موجب آن «هر کس بدون وجود سبب مشروع به زیان دیگری دارا شود، باید از عهده‌ی جبران آن برآید». در فرانسه اولین تلاش‌ها را «پوتیه» (Pothier) در این خصوص انجام داد و بعدها توسط دو حقوقدان فرانسوی دیگر یعنی «اوبری و رو» (Aubry et Rau) به کمال خود رسید. رویه‌ی قضایی فرانسه نیز پس از مدت‌ها تردید، سرانجام قاعده‌ی جدید را پذیرفت و آن را در بسیاری از آراء خود به کار بست. با وجود این - بر خلاف قوانین مدنی آلمان و سوئیس - قانون مدنی ۱۸۰۴ فرانسه هرگز نامی از این نهاد جدید نبرد و تنها به ذکر مصادیقی از آن چون «ایفای ناروا» اکتفا کرد. اما این امر مانع از آن نبود که قاعده‌ی جدید به تدریج مرزهای کشور فرانسه را در نوردد و به قوانین مدنی سایر کشورها راه یابد. امروزه بسیاری از کشورها این قاعده را با عناوین متفاوتی که برای آن برگزیده اند، به عنوان بخشی از نظام حقوقی خود پذیرفته و در دادگاه‌ها به آن استناد می‌نمایند.

قانون مدنی ایران نیز هر چند اصل کلی منع دارا شدن ناعادلانه را به عنوان روح کلی در بسیاری موارد در خود دارد، اما همانند نمونه‌ی فرانسوی خود سخنی از این تأسیس جدید به میان نیاورده و تنها در مواد ۳۰۱ تا ۳۰۶ به ذکر مصادیقی از آن اکتفا

کرده است. علت این امر را شاید بتوان در دو عامل جستجو کرد: اول اینکه فصل اول از باب دوم از کتاب دوم قانون مدنی با عنوان «در الزاماتی که بدون قرارداد حاصل می‌شود» ترجمه‌ی مواد ۱۳۷۰ تا ۱۳۸۱ قانون مدنی ۱۸۰۴ فرانسه می‌باشد و گفته شد که در این مواد سخنی از «دارا شدن بدون سبب» به عنوان منبع مستقل مسؤلیت به میان نیامده و تنها به ذکر مصادیقی از آن اکتفا شده است. دلیل دوم اینکه شاید نویسندگان قانون مدنی با وجود نهادهایی چون غصب، اتلاف و استیفاء در حقوق ایران، ضرورتی برای طرح یک منبع جدید مسؤلیت برای جلوگیری از دارا شدن ناعادلانه قایل نبوده و تمام مصادیق «دارا شدن بدون سبب» را با این نهادهای سنتی قابل توجیه می‌دانسته‌اند. همین امر سبب شده است که رویه‌ی قضایی ایران نیز در شناسایی قاعده‌ی جدید تحرکی از خود نشان نداده و از اعمال موادی چون ۳۰۱ تا ۳۰۶ ق.م. در این خصوص فراتر نرود.

با وجود این دکترین ایران شاهد تلاش‌هایی هر چند اندک در شناسایی این قاعده بوده است: به طور کلی در میان نویسندگانی که متعرض این موضوع شده‌اند دو رویکرد اساسی به چشم می‌خورد: برخی با الهام از رویه‌ی قضایی و دکترین فرانسه سعی در تمهید یک نظریه‌ی عمومی مسؤلیت در حقوق ایران داشته و همانند آن چه در حقوق فرانسه وجود دارد، به بیان شرایط و آثار قاعده پرداخته‌اند (برای مثال ربک: کاتوزیان، ۱۹۸۲: ۱۹۷-۱۹۸/۲). اما گروه دیگر پس از بررسی جایگاه قاعده در سایر نظام‌های حقوقی و بیان این موضوع که پیش‌بینی این منبع جدید مسؤلیت محصول خلاءهایی است که این نظام‌های حقوقی با آن مواجه بوده‌اند، چنین نتیجه گرفته‌اند که با وجود نهادهایی چون غصب، اتلاف و استیفاء اساساً ضرورتی برای شناسایی این قاعده‌ی جدید در حقوق ایران وجود ندارد (رحیمی، ۵۹ و ۱۰۸: ۱۳۸۰).

بدین ترتیب همه‌ی بحث‌ها در این مسأله خلاصه می‌شود که آیا با وجود اسباب ضمان قهری در فقه امامیه و حقوق مدنی ایران، هم‌چنان ضرورتی برای طرح یک نظریه‌ی عمومی که از هر گونه استیفای نامشروع و بدون سبب جلوگیری کند احساس می‌شود و اگر پاسخ مثبت است آیا این نهاد جدید از حیث مبانی و شرایط با نمونه‌ی فرانسوی خود قابل انطباق است و یا باید برای آن مبانی و شرایط متمایزی قایل شد؟ پژوهش حاضر بیش از هر چیز به دنبال یافتن پاسخی برای این دو پرسش اساسی و

طرح نظریه‌ی عمومی ضمان ناشی از استیفای نامشروع در حقوق ایران می‌باشد. اما از آنجا که بدون اشاره به پیشینه و جایگاه قاعده در حقوق فرانسه، امکان مقایسه میان دو سیستم وجود ندارد، ناگزیر قبل از ورود به بحث در حقوق ایران، سیر تکوین و شرایط استناد به قاعده را در حقوق فرانسه به اختصار مورد بررسی قرار داده و سپس به مباحث مربوط به حقوق ایران خواهیم پرداخت.

## ۲. حقوق فرانسه

قاعده‌ی مورد بحث در رویه‌ی قضایی و دکترین فرانسه تحت عنوان «Enrichissement Sans Cause» نامیده می‌شود که در فارسی می‌توان آن را «دارا شدن بدون سبب» یا «استفاده‌ی بدون جهت» ترجمه کرد. فرهنگ حقوقی *Jurispedia* (<http://fr.jurispedia.org>) اصطلاح فوق را چنین تعریف کرده است: «بر طبق این قاعده کسی که به زیان دیگری و بدون وجود سبب (از قبیل یک قرارداد یا یک تعهد قانونی) دارا شود باید کمترین دو مبلغ را پرداخت نماید: مبلغی که به میزان آن دارا شده یا به میزانی که از دارایی طرف مقابل کاسته شده است».

اصطلاح «De in Rem Verso» که عبارتی برگرفته از روم باستان است، امروزه در حقوق فرانسه برای طرح دعاوی ناشی از دارا شدن بدون سبب به کار می‌رود. این دعوا زمانی اقامه می‌گردد که یک شخص به زیان دیگری بر دارایی خویش بیفزاید و کاهش دارایی که از آن حاصل می‌گردد نه با یک قرارداد قابل توجیه باشد و نه با یک متن قانونی (<http://www.dictionnaire-juridique.com>).

دکترین فرانسه دارا شدن بدون سبب را در دسته‌ی «شبه قراردادها» (Quasi-Contrats) مورد بحث قرار می‌دهد. قانون مدنی فرانسه که شبه قرارداد را در کنار قرارداد، جرم و شبه جرم یکی از منابع تعهد دانسته آن را در ماده‌ی ۱۳۷۱ چنین تعریف می‌کند: «شبه قراردادها عبارتند از هر نوع اعمال صرفاً ارادی که موجب التزام در برابر دیگری و در برخی موارد موجب التزام متقابل می‌گردد».<sup>۱</sup> علیرغم این که حقوقدانان فرانسوی «دارا شدن بدون سبب» را یکی از انواع شبه قرارداد دانسته‌اند، قانون مدنی فرانسه ذیل عنوان شبه قرارداد، تنها به «اداره‌ی فضولی مال غیر» (Gestion d'Affaires) (مواد ۱۳۷۲ تا ۱۳۷۵) و «ایفای ناروا» (Répétition de l'Indu) (مواد

۱۳۷۶ تا ۱۳۸۱) اکتفا کرده و سخنی از «دارا شدن بدون سبب» به عنوان منبع مستقل تعهد به میان نیاورده است. دلیل این امر را بیش از هر چیز باید در سیر تاریخی تکوین قاعده در حقوق فرانسه جستجو کرد.

#### ۱. ۲. سیر تکوین قاعده در حقوق فرانسه

بررسی متون قدیم فرانسه نشان می‌دهد که قاعده‌ی دارا شدن بدون سبب در ابتدا به عنوان یک قاعده‌ی کلی در حقوق این کشور ناشناخته بود. با وجود این به دلیل آشنایی حقوقدانان قدیمی فرانسه با متون حقوق روم، زمینه‌های جبران دارا شدن ناعادلانه در حقوق روم که از آنها تحت عنوان *Condictio* تعبیر می‌شد، برای آنها شناخته شده بود. چنان که «دمولن» (Dumoulin) با تسلطی که بر متون رومی داشت، ضمن تفسیرهایی که بر برخی از آثار رومیان نوشت، در مواردی آنها را مورد انتقاد قرار داد و سعی در جلوگیری از دارا شدن ناعادلانه در مصادیق جدید کرد. «دوما» (Domat) به عنوان قاعده‌ای کلی پیشنهاد کرد که جبران خسارت بر اساس دارا شدن بدون سبب با حقوق طبیعی مطابقت دارد (Lawson, 197: 1969). اما با وجود تمام این تلاش‌ها، به نظر می‌رسد بیشترین تأثیر را در این میان «پوتیه» (Pothier) از خود برجای گذاشت. منبع اصلی پوتیه متون رومی بود که آنها را با اندیشه‌ی معاصر فرانسه به شیوه‌ای ماهرانه درهم بافت. با وجود این پوتیه از میان دعاوی متعدد دارا شدن ناعادلانه در حقوق روم، تنها دو دعوی «ایفای ناروا» و «اداره‌ی فضولی مال غیر» را مطرح کرد و هر دو را به تقلید از مجموعه‌ی ژوستینین «شبه عقد» نامید. از همین رو است که نویسندگان اولین قانون مدنی فرانسه که به شدت تحت تأثیر عقاید پوتیه بودند، تنها به ذکر این دو عنوان اکتفا کرده و بدون آن که نامی از دارا شدن بدون سبب به عنوان یک منبع عمومی تعهد ببرند، تنها دو دعوی فوق را ذیل عنوان کلی «شبه عقد» مطرح ساختند. (Lawson, 197-198: 1969; Zweigert, 238: 1987). پوتیه سعی کرد نظریه‌ی «دارا شدن بدون سبب» را با نهاد «اداره‌ی فضولی مال غیر» پیوند دهد: او دعوی دارا شدن بدون سبب را فرعی از دعوی اداره‌ی فضولی مال غیر می‌دانست و معتقد بود که اگر شخصی اداره‌ی امور دیگری را بر عهده بگیرد با این گمان که امور خود را اداره می‌کند و یا کاری را بر خلاف خواست مالک انجام دهد، رکنی از ارکان اداره‌ی فضولی مختل شده و احکام اداره‌ی فضولی به طور کامل در چنین موردی

صادق نخواهد بود؛ اما در عین حال انصاف حکم می‌کند که بتوان علیه مالک اقامه‌ی دعوا کرد و هزینه‌ها را به میزانی که او دارا گردیده از او مطالبه نمود. چنین دعوایی در حقوق فرانسه اصطلاحاً «اداره‌ی ناقص مال غیر» (Gestion d'Affaires Anormale) نامیده شده است (سنه‌وری، ۱۲۵۲/۱: ۱۹۹۸).

با وجود تمامی این تلاشها تا سال ۱۸۷۰ دادگاه‌ها حتی از اعمال نظریه‌ی «اداره‌ی ناقص مال غیر» سر باز می‌زدند: دیوان کشور فرانسه در ۲۱ نوامبر ۱۸۳۲ در یک دعوا اعلام کرد که اگر شخصی به شرکت واسطه‌ای مراجعه کند تا آن شرکت فردی را برای خدمت سربازی جایگزین او کند و پس از جایگزینی و قبل از پرداخت عوض معامله، شرکت مزبور ورشکست شود، فرد جایگزین شده نمی‌تواند علیه شخص اول به دلیل ورشکستگی شرکت واسطه دعوی دارا شدن بدون سبب اقامه نماید (رحیمی، ۳۱-۳۰: ۱۳۸۰). البته در همین سال‌ها برخی دادگاه‌ها - هرچند به ندرت - با استناد به دعوی De in Rem Verso از دارا شدن بدون سبب جلوگیری می‌کردند. مثلاً در سال ۱۸۲۰ دادگاه به نفع شخص ثالثی که اقدام به ایفای تکالیف زوج در قبال همسرش کرده بود رأی داد (Lawson, 199: 1969) در سال‌های میانی قرن نوزدهم، دیوان کشور فرانسه به مرور نظریه‌ی اداره‌ی ناقص مال غیر را پذیرفت و به آن استناد کرد: در سال ۱۸۶۴ پرونده‌ای مطرح شد که در آن مستأجر زمین کشاورزی، مقداری دانه خریداری و در زمین کاشته بود، اما موجر (مالک زمین) به دلیل عدم پرداخت اجاره بها توسط مستأجر و در حالی که محصولات در شرف برداشت بودند، زمین را به تصرف خود درآورد. فروشنده‌ی دانه‌ها دعوی خود را علیه موجر اقامه کرد و دادگاه دعوی او را پذیرفت و حکم به استرداد داد (Lawson, 199: 1969). در پرونده‌ی دیگری در سال ۱۸۷۷ خواهان به موجب قراردادی تعدادی یونیفرم به پلیس شهر بوردو تحویل داد، اما بعداً معلوم شد قرارداد باطل بوده است. دادگاه در این پرونده نیز دعوی خواهان را بر مبنای «اداره‌ی فضولی» پذیرفت (Zweigert, 238: 1987).

با وجود این، از آنجا که نظریه‌ی اداره‌ی ناقص مال غیر نیز جوابگوی مصادیق گوناگون و متنوع دارا شدن بدون سبب نبود و از سوی دیگر تحت تأثیر اندیشه‌های «ژنی» (Gény)، مکتب تفسیر لفظی اعتبار خود را تا حدود زیادی از دست داده بود، به تدریج تحولاتی در دکترین و سپس رویه‌ی قضایی فرانسه به وقوع پیوست: «اوبری و

رو» (Aubry et Rau) برای اولین بار بحث تفکیک مفهوم دارا شدن بدون سبب از اداره‌ی فضولی مال غیر را مطرح کردند. «اوبری و رو» در کتاب خود معتقد شدند که نظریه‌ی دارا شدن بدون سبب مبتنی بر نظریه‌ی اداره‌ی فضولی مال غیر نبوده بلکه خود، قاعده‌ای مستقل و مبتنی بر عدالت می‌باشد و آن چه در قانون مدنی فرانسه برای جلوگیری از دارا شدن بدون سبب وارد شده حصری نبوده و تنها مصادیقی از این اصل کلی به شمار می‌رود (حجازی، ۵۷۳/۲: ۱۹۵۴؛ سنهوری، ۱۲۵۶/۱: ۱۹۹۸). عقاید اوبری و رو سرانجام بر رویه‌ی قضایی اثر گذاشت و دیوان کشور در رأی مشهور مورخ ۱۵ ژوئن ۱۸۹۲ که به رأی «بودیه» (Boudier) شهرت دارد، دارا شدن بدون سبب را به عنوان یک قاعده‌ی مستقل پذیرفت. در این پرونده، فروشنده‌ای مقداری کود به کشاورزی فروخته بود و پس از استفاده‌ی کودها در زمین، قرارداد اجاره توسط مالک زمین فسخ شده بود. کشاورز قبل از آن که بهای کود را به فروشنده بپردازد ورشکست شد و بنابراین فروشنده بر علیه مالک زمین اقامه‌ی دعوا کرد. دیوان کشور در رأی خود پذیرفت که فروشنده طلب خود را با استفاده از دعوای دارا شدن بدون سبب از مالک زمین مطالبه کند. زیرا کشاورز بخشی از محصول خود را در زمین باقی گذاشته و میان موجر و مستأجر توافق شده بود که موجر پس از ارزیابی کارشناس، محصول را به عنوان اجاره بهای معوقه محاسبه کند؛ محصولی که با استفاده از کود بارور شده بود. (Lawson, 200: 1969; Zweigert, 240: 1987). آن چه در این رأی مهم به نظر می‌رسید پذیرش دعوای خواهان نبود؛ زیرا چنین نتیجه‌ای قبلاً در رأی سال ۱۸۶۴ بر اساس نظریه‌ی اداره‌ی فضولی ناقص نیز به دست آمده بود، بلکه آنچه اهمیت داشت، نحوه‌ی استدلال دیوان بود. زیرا این رأی، دعوای دارا شدن بدون سبب را تحت عنوان *De in Rem Verso* با استناد مستقیم به انصاف و نه استناد به مقررات قانونی به رسمیت شناخته بود.<sup>۲</sup> انتشار این رأی شور زیادی در میان حقوقدانان برانگیخت؛ به نحوی که «لابه» (Labbé) ضمن یک یادداشت جامع، دلیل این تصمیم را توضیح داد و نتایج آن را ستود. از نظر بسیاری تصمیم ۱۸۹۲ نفوذ ایده‌های اخلاقی را در بیان و اصلاح قوانین موضوعه به نحو برجسته‌ای اثبات می‌کرد (Lawson, 201: 1969). اما دیری نپایید که همگان دریافتند دعوای دارا شدن بدون سبب به صورت گسترده‌ای در این رأی پذیرفته شده و اگر این دعوا مشروط به هیچ شرطی نباشد و تنها شرط آن این

باشد که خواننده سودی را به زیان خواهان دارا شود، نظام حقوقی دچار اختلال خواهد شد. به همین دلیل از آن پس دادگاه‌ها در صدد برآمدن تا شرایط و محدودیت‌هایی را برای این دعوا معین سازند که مبحث دوم به بیان این شرایط و محدودیت‌ها خواهد پرداخت.

## ۲.۲. شرایط استناد به قاعده در حقوق فرانسه

دکترین و رویه‌ی قضایی فرانسه درباره‌ی تعداد شرایط لازم برای اعمال قاعده‌ی دارا شدن بدون سبب رویه‌ی واحدی اتخاذ نکرده است. اما در یک تقسیم بندی کلی، این شرایط را می‌توان به دو دسته‌ی کلی تقسیم نمود:

الف. شرایط مادی: شرایط مادی دعوا عبارتند از دارا شدن خواننده، کاهش دارایی خواهان و رابطه‌ی میان دارا شدن و کاهش دارایی آنان. این شرایط گاه شرایط «اثباتی» (Positif) نیز نامیده می‌شود، زیرا در دعوی دارا شدن بدون سبب وجود آن‌ها باید ثابت شود.

ب- شرایط حقوقی: علیرغم اختلافی که در مورد تعداد شرایط قانونی وجود دارد، به طور کلی ۳ شرط را می‌توان در این خصوص مورد بررسی قرار داد: فقدان سبب، نبودن منفعت شخصی یا تقصیر خواهان و فرعی یا اضافی بودن دعوا. بر خلاف شرایط مادی، این دسته از شرایط «سلبی» (Négatif) هستند و وجود آن‌ها «مانع» اقامه‌ی دعوا می‌باشد (<http://fr.jurispedia.org>).

۱.۲.۲. شرایط مادی: همان گونه که اشاره شد شرایط مادی دعوا عبارتند از دارا شدن، کاهش دارایی و رابطه‌ی میان دارا شدن و کاهش دارایی که به هر یک اشاره خواهد شد.

۱- دارا شدن (Enrichissement): دارا شدن عبارت است از انتقال هر سود مادی یا معنوی قابل تقویم به پول به دارایی فرد. بنابراین بر خلاف دیدگاه قدیمی که دارا شدن بدون سبب را دعوی استرداد قیمت مالی می‌دانست که از دارایی یکی به دارایی دیگری وارد شده است، دیدگاه جدید دارا شدن را تنها در به دست آوردن مال جدید یا افزایش در قیمت مال نمی‌داند، بلکه آن را به دارا شدن معنوی نیز سرایت می‌دهد (حجازی، ۵۸۲/۲-۵۸۱: ۱۹۵۴؛ ابراهیم سعد، ۴۵۵-۴۵۴: ۱۹۹۸). به عنوان مثال در پرونده‌ای چنین اظهارنظر شد که اگر ناشر یک قطعه‌ی موسیقی، آن را بیش از مدت



اجازه داده شده در قرارداد با سازنده مورد استفاده قرار دهد، باید منافع آن را به وی بازگرداند (Zweigert, 241: 1987).

۲- کاهش دارایی (Appauvrissement): رکن دوم دعوی دارا شدن بدون سبب «کاهش دارایی خواهان» می‌باشد. در واقع اگر خواننده دارا شده باشد ولی در مقابل از دارایی خواهان کاسته نشده باشد، مجالی برای اقامه‌ی دعوی دارا شدن بدون سبب وجود نخواهد داشت. بدین ترتیب اگر خواهان برای تأمین منافع خود اقدامی صورت دهد که در عین حال منفعی را عاید دیگران سازد، نمی‌تواند به این بهانه که دیگران از حاصل کار او بهره‌مند گردیده‌اند از آنان مطالبه‌ی خسارت نماید (حجازی، ۵۸۰/۲: ۱۹۵۴). به عنوان مثال اگر یک شرکت تجاری در زمینی، بنا و تأسیساتی ایجاد نماید و بر اثر آن قیمت املاک مجاور افزایش یابد، این شرکت نمی‌تواند به دلیل افزایش ارزش اراضی مجاور، به مالکان آن‌ها مراجعه کند. هم چنین است فرضی که مستأجر بدون توافق با مالک برای کمال انتفاع از عین مستأجره اصلاحاتی در آن انجام دهد و از منافع آن نیز به طور کامل بهره‌مند گردد. (سنه‌وری، ۱۲۷۹/۱: ۱۹۹۸).

۳- رابطه‌ی میان دارا شدن و کاهش دارایی: برای اعمال قاعده‌ی دارا شدن بدون سبب، دارا شدن خواننده و کاهش دارایی خواهان به تنهایی کفایت نمی‌کند، بلکه باید بتوان ثابت کرد که دارا شدن خواننده در نتیجه‌ی کاهش دارایی خواهان صورت گرفته است.

۲.۲.۲. شرایط حقوقی: شرایط حقوقی قاعده عبارتند از: فقدان سبب، نبودن منفعت شخصی یا تقصیر خواهان و فرعی یا اضافی بودن دعوا که به ترتیب مورد مطالعه قرار خواهد گرفت.

۱- فقدان سبب (Absence de Cause): صرف نظر از اختلاف نظرهایی که در خصوص مفهوم سبب وجود دارد، امروزه حقوقدانان بر این باورند که با وجود دو منبع اصیل تعهد یعنی «قرارداد» و «قانون»، سبب کافی برای دارا شدن وجود داشته و لذا محملی برای پذیرش دعوی دارا شدن بدون سبب وجود نخواهد داشت. برخی نیز «تعهد طبیعی» را بر دو عنوان مذکور افزوده و از آن به عنوان یکی از اسباب توجیه کننده‌ی دارا شدن به زیان دیگری یاد نموده‌اند (رحیمی، ۱۸۱: ۱۳۸۰). به نظر می‌رسد «عرف و عادت» را نیز بتوان به این مجموعه افزود و از آن به عنوان سببی که

انتقال ارزش را از یک دارایی به دارایی دیگر توجیه می‌کند یاد کرد.

**۲- نبودن منفعت شخصی یا تقصیر خواهان:** در حالتی که شخصی به خاطر منفعت شخصی خود عملی را انجام می‌دهد و از این رهگذر نفعی عاید دیگری می‌شود، به نظر می‌رسد دو فرض را باید از یکدیگر تفکیک کرد:

- در فرضی که عمل خواهان، هم زمان منجر به افزایش دارایی خود و دیگری شده باشد، او نمی‌تواند به دلیل افزایشی که در دارایی دیگری ایجاد شده علیه او اقامه‌ی دعوا کند و این میزان اضافی را بخواهد. با وجود این به نظر می‌رسد این فرض از صورت مسأله‌ی مورد بحث خارج است. زیرا عدم امکان رجوع به شخص دارا شده در این حالت به دلیل فقدان رکن دوم قاعده یعنی «کاهش دارایی» می‌باشد.

- در فرض دیگر ممکن است خواهان با قصد این که منفعتی را عاید خود سازد، عملی را انجام داده یا هزینه‌ای کند که موجب دارا شدن دیگری شود، اما او خود نتواند از آن چه صورت داده بهره‌مند شود و از این راه نقصانی در دارایی او ایجاد گردد. به عنوان مثال اگر صاحبان کارخانه‌ای اقدام به تأسیس مسیر ریلی انتقال زغال سنگ به سمت کارخانه نمایند، ولی متعاقباً به دلیل استفاده از زغال سنگ در آن کارخانه ممنوع شود، در صورتی که این اقدام صاحبان کارخانه دسترسی سایر واحدهای تولیدی را به زغال سنگ تسهیل کند، آیا آنان می‌توانند علیه واحدهای مذکور به عنوان دارا شدن بدون سبب اقامه‌ی دعوا کنند؟ برخی از نویسندگان (رحیمی، ۱۹۲: ۱۳۸۰) بر این باورند که در چنین مواردی امکان رجوع به شخص دارا شده وجود ندارد. زیرا خواهان به خاطر منفعت شخصی خود و با داشتن اختیار کامل به چنین اعمالی دست زده است. این نظر با توجه به شرایط اعمال قاعده در حقوق فرانسه و موضع رویه‌ی قضایی این کشور در برابر دعاوی ناشی از آن قابل قبول به نظر نمی‌رسد. زیرا در دارا شدن بدون سبب، صرف نظر از قصد و انگیزه‌ی اشخاص، تنها به این مسأله توجه می‌شود که آیا دارا شدنی صورت گرفته و آیا این دارا شدن به زیان دیگری بوده است یا خیر. بنابراین هر گاه بتوان دارا شدن از یک سو، کاهش دارایی از سوی دیگر و رابطه‌ی میان آن دو را احراز کرد، بدون توجه به قصد و انگیزه‌ی خواهان، می‌توان حق رجوع او به خواننده را پذیرفت.

همچنین در فرضی که تقصیر خواهان سبب کاهش دارایی او و افزایش دارایی

دیگری شده باشد، این پرسش به میان می‌آید که آیا خواهان با وجود تقصیر می‌تواند برای جبران زیان خود به کسی که به زیان او دارا گردیده رجوع کند؟ در پاسخ به این پرسش باید گفت که پس از فراز و نشیب‌های فراوان، امروزه رویه‌ی جدید در فرانسه متضمن این است که محکوم به دعوی دارا شدن بدون سبب با توجه به میزانی که کاهش دارایی خواهان ناشی از تقصیر او بوده کاهش می‌یابد (<http://fr.jurispedia.org>).

۳- فرعی یا اضافی بودن دعوا (Subsidiaire): شرط دیگری که دکترین و رویه‌ی قضایی فرانسه برای قاعده‌ی دارا شدن بدون سبب پذیرفته است «فرعی یا اضافی بودن» دعوا است که گاه از آن به «وصف احتیاطی دعوا» تعبیر می‌شود. اوبری و رو (Aubry et Rau) اولین حقوقدانانی بودند که تلاش‌هایی را در خصوص این شرط صورت داده و اعلام کردند که دعوی دارا شدن بدون سبب یک دعوی اضافی است. به این معنا که خواهان نباید برای جبران خسارت خود دعوی دیگری اعم از عقد، شبه عقد، جرم یا شبه جرم در اختیار داشته باشد. دیری نباید که این نظر مورد قبول رویه‌ی قضایی فرانسه نیز واقع شد. اما به تدریج برخی نویسندگان چون بارتن (Bartin)، آلموزینو (Almosnino) و کاپیتان (Capitant) نسبت به وجود این شرط تردید و از آن انتقاد کردند. با وجود این انتقادات، رویه‌ی قضایی و دکترین فرانسه کماکان به پیروی از اوبری و رو، دعوی دارا شدن بدون سبب را یک دعوی فرعی و اضافی می‌دانند (سنهوری، ۱۳۰۰/۱-۱۲۹۸: ۱۹۹۸).

### ۳. حقوق ایران

قانون مدنی ایران نیز همانند نمونه‌ی فرانسوی، نامی از قاعده‌ی مورد بحث نبرده و تنها به ذکر مصادیقی از آن ذیل عنوان کلی «در الزاماتی که بدون قرارداد حاصل می‌شود» اکتفا کرده است. در مجموعه قوانین ایران ظاهراً قانون تجارت تنها قانونی است که متعرض عنوان قاعده گردیده و در بحث مرور زمان اسناد تجاری از آن تحت عنوان «استفاده‌ی بلاجهت» یاد کرده است.

با وجود این نویسندگان حقوقی ایران به پیروی از دکترین و رویه‌ی قضایی فرانسه فصلی را به مبانی، شرایط و آثار قاعده اختصاص داده و هر یک تحت عنوانی گاه

متفاوت از آن نام برده اند. عناوینی چون «استفاده‌ی بدون سبب»، «استفاده‌ی بدون جهت»، «استفاده‌ی بلاجهت»، «دارا شدن غیر عادلانه»، «دارا شدن بدون علت» و «دارا شدن بدون سبب» که دکتترین ایران برای قاعده برگزیده به طور معمول ترجمه‌ی یکی از چند اصطلاح Enrichissement Sans Cause در حقوق فرانسه یا Enrichissement illégitime در حقوق سوئیس و یا Unjust Enrichissement در نظام کامن لو می‌باشد. برخی نویسندگان نیز با تفکیک میان استیفای مشروع و نامشروع، عنوان «استیفای نامشروع» را برای مناسب دیده اند (کاتوزیان، ۱۴۰۲-۱۳۹۹: ۱۳۸۲). در این نوشتار نیز با توجه به آن چه در خصوص مبانی قاعده در حقوق ایران ذکر خواهد گردید، از میان عناوین فوق، دانش واژه‌ی «استیفای نامشروع» مورد استفاده قرار گرفته است. اکنون باید به این پرسش اساسی پاسخ گفت که آیا می‌توان استیفای نامشروع را به عنوان منبع مستقل مسئولیت در حقوق ایران به رسمیت شناخت؟

### ۱.۳.۱. نفی یا اثبات قاعده در حقوق ایران؟

به نظر می‌رسد تنها زمانی می‌توان به پاسخی صحیح و جامع به پرسش فوق دست یافت که با تفکیک مصادیق استیفای مشروع و نامشروع، شمول اسباب ضمان قهری یعنی ضمان ید، اتلاف، تسبیب و استیفاء را بر نوع اخیر استیفاء مورد بررسی قرار داد. با استقراء در مواد قانون مدنی به ویژه ماده‌ی ۱۴۰<sup>۳</sup> می‌توان چنین نتیجه گرفت که اسباب مشروع برای استیفاء از مال دیگری عبارتند از: ۱- قرارداد؛ ۲- ایقاع؛ ۳- اذن؛ ۴- حکم قانون. بدین ترتیب هرگونه استیفایی که ذیل یکی از اسباب پیش گفته ننگجد نامشروع تلقی می‌شود. بنابراین باید به کمک استقراء، مواردی را جستجو کرد که نه اذن مالکانه - در قالب عمل حقوقی یا اذن محض - و نه اذن شارع یا قانونگذار در خصوص استیفاء از مال دیگری وجود نداشته باشد. این مصادیق فراوان و متنوعند، اما به منظور سهولت در مطالعه می‌توان آن‌ها را به دو دسته‌ی استیفای مادی و استیفای غیرمادی تقسیم کرد و شمول اسباب ضمان قهری را در هر مورد مطالعه نمود.

#### ۱.۳.۱.۱. استیفای مادی: استیفای نامشروع ممکن است جنبه‌ی مادی داشته باشد.

به این معنی که شخص بدون وجود سبب مشروع از عین مال یا خدمات دیگری استفاده و بر دارایی خویش بیفزاید. استیفای مادی ممکن است اشکال مختلفی داشته باشد که ذیلاً به برخی از آن‌ها اشاره می‌گردد.

۱- استیفا از طریق وضع ید غیرمأذون بر مال دیگری: یکی از صورت‌های استیفاء نامشروع از مال دیگری فرضی است که شخصی بدون اذن مالک یا مأذون از طرف مالک بر عین مال او «استیلاء» یافته و از منافع آن بهره‌مند شود. در این حالت فرد ممکن است عین مال را ضمیمه‌ی دارایی خود کند یا تنها از منافع آن استیفاء نماید.

۲- استیفاء نامشروع بدون وضع ید بر مال دیگری: در این فرض شخص بدون این که بر مال دیگری استیلاء یابد از منافع آن بهره‌مند شده و بر دارایی خویش می‌افزاید. مصادیق این فرض فراوان است و در این جا تنها به دو نمونه اکتفا می‌شود: - یکی از مصادیق این فرض آن است که کسی انسانی را حبس کند و از حاصل کار آن شخص استفاده نماید. این فرض تحت عنوان «حبس صانع» در کتاب‌های فقهی همواره مورد بحث فقها بوده است. فقها معتقدند ید بر انسان آزاد صدق نمی‌کند و بنابراین نمی‌توان مورد را از موارد وضع ید غیرمأذون و مشمول ضمان ید دانست (نجفی، ۳۶/۳۷: ۱۳۶۲). بنابراین با فرض عدم اجرای قاعده‌ی ضمان ید، تعیین حدود مسؤولیت حابس از مباحث مهم حقوقی است که در جای خود به آن پرداخته خواهد شد.

- در مواردی ممکن است کسی در اثر اشتباه مال یا خدمات خود را در اختیار فردی غیر از فرد منظور قرار دهد. مانند این که کسی با دیگری برای حمل بار از یک محل به محل دیگری توافق کند، ولی به اشتباه بار شخص دیگری را جا به جا کند. در این فرض نیز بر اثر اشتباه حامل، شخص اخیر بدون سبب از منافع مال و حاصل کار دیگری دارا شده بدون این که چیزی در ازای آن پرداخت کند.

۲. ۱. ۳. استیفای غیرمادی: مصادیق استیفای نامشروع را نمی‌توان در استیفای مادی محدود کرد. پیشرفت‌های جدید تکنولوژیک و سهولت جریان اطلاعات، امروزه مصادیق نوینی از استیفای نامشروع را به دست داده است که به کلی با اشکال سنتی آن متفاوت بوده و باید جداگانه مورد مطالعه قرار گیرد. استیفای غیرمادی طیف وسیعی از مصادیق استیفاء را دربر می‌گیرد که از آن جمله می‌توان به سوء استفاده از حاصل فعالیت و خلاقیت انسان (حقوق مالکیت فکری)، سوء استفاده از حق (مانند بازاریابی شبکه‌ای)، سوء استفاده از موقعیت یا اطلاعات (مانند رانت خواری) و سوء استفاده از کاهش ارزش یا جریان گردش پول اشاره کرد. هرچند در بسیاری از نمونه‌های

مذکور، قوانین خاص تا حدودی کسب ثروت‌های نامشروع را محدود ساخته اند، اما در مواردی که قوانین مجمل یا ناقص بوده یا اساساً نسبت به موضوع ساکت باشند جای این پرسش است که آیا قواعد عمومی مسئولیت‌های غیر قراردادی قادر به جبران این خلأهای قانونی می‌باشند؟

در پاسخ به این سؤال باید قبل از هر چیز شمول اسباب ضمان قهری را بر مصادیق استیفای نامشروع مورد بررسی قرار داد. به موجب ماده ۳۰۷ قانون مدنی: «امور ذیل موجب ضمان است: ۱- غصب و آن چه در حکم غصب است؛ ۲- اتلاف؛ ۳- تسبیب؛ ۴- استیفاء». ضمان ناشی از غصب و آن چه در حکم غصب است و به طور کلی همه‌ی تصرفات ناشی از وضع ید غیر مأذون ذیل عنوان کلی «ضمان ید» قابل بررسی است. در خصوص اتلاف و تسبیب نیز باید گفت این دو دارای ماهیت واحد هستند؛ بدین ترتیب که مباحث مربوط به اتلاف به صورت «اتلاف بالمباشره» و گاه به صورت «اتلاف بالتسبیب» مطرح می‌گردد و بنابراین مباحث مربوط به آن تحت عنوان کلی «اتلاف» قابل طرح می‌باشد. اما در خصوص «استیفاء» باید گفت یکی از عناصر تشکیل دهنده‌ی آن «اذن» یا «امر» می‌باشد و این عناصر استیفاء را از قلمرو استیفای نامشروع خارج و وارد استیفای مشروع می‌سازد. بنابراین از ۴ عنوان مذکور در ماده ۳۰۷ دو عنوان کلی «ضمان ید» و «اتلاف» در اینجا قابل بررسی است. علاوه بر دو عنوان مذکور، شمول دو قاعده‌ی «لا ضرر» و «احترام» را نیز که در برخی از فقها به عنوان سبب ضمان از آن‌ها یاد کرده اند باید نسبت به مصادیق استیفای نامشروع مورد بررسی قرار داد.

### ۲.۳. شمول قواعد فقهی بر مصادیق استیفای نامشروع

۱. ۲.۳. شمول قاعده‌ی ضمان ید بر مصادیق استیفای نامشروع: در این خصوص باید گفت بسیاری از مصادیق استیفای نامشروع که در آن‌ها استفاده از مال دیگری با «استیلاء» بر آن آغاز می‌شود، تحت عنوان ضمان ید قابل بررسی است. بدین ترتیب در فرضی که شخص به قهر و غلبه بر مال دیگری مستولی شده و از منافع آن استفاده می‌کند و یا وجود مال امانی را نزد خود انکار یا از رد آن امتناع نموده، هم چنین در مواردی که قوه‌ی قاهره یا اشتباه مالک موجب می‌گردد مالی در تصرف دیگری قرار گیرد و متصرف علیرغم تکلیف رد آن به مالک، مال را در تصرف خود نگه

داشته و از آن استیفاء نموده است، در تمام این موارد متصرف ضامن عین و منافع مستوفات آن خواهد بود. با وجود این شمول قاعده‌ی ضمان ید نسبت به برخی مصادیق استیفای نامشروع محل بحث می‌باشد که به اختصار به یک نمونه پرداخته می‌شود.

- استیفاء از منافع انسان: در فرضی که شخصی انسانی را حبس کرده و از منافع وی استیفاء نماید، آیا می‌توان استیفاء کننده را از باب ضمان ید مسئول دانست؟ در پاسخ به این سؤال مقدمتاً باید گفت فقیهان بنابر ظاهر روایت «علی الید ما أخذت حتی تؤدیه»، یکی از شرایط اعمال ضمان ید را «مملوک بودن» چیزی می‌دانند که شخص در تصرف دارد. چرا که در روایت از کلمه‌ی «تؤدی» استفاده شده و بدیهی است که «اداء» بر غیرمملوک صادق نیست. بر این اساس برخی از فقیهان، ید بر انسان آزاد را مضمونه نمی‌دانند؛ بنابراین منافع او نیز به تبع از عین مضمونه نخواهد بود (نجفی، ۳۶/۳۷: ۱۳۶۲). بدین ترتیب بر اساس این دیدگاه نمی‌توان ضمان ید را شامل منافع مستوفات انسان آزاد دانست و باید شمول سایر اسباب ضمان را در این خصوص مورد بررسی قرار داد.

۲.۲.۳. شمول قاعده‌ی اتلاف بر مصادیق استیفای نامشروع: اتلاف به معنی هلاک کردن و فنا کردن مال است و مال نیز اعم است از عین و منفعت. پس همان گونه که موضوع اتلاف ممکن است عین باشد، اتلاف در مورد منافع نیز قابل تصور است. به طور کلی اتلاف منافع - که از آن به «تفویت منافع» نیز تعبیر می‌شود- از دو طریق ممکن است حادث شود: اول این که شخصی با استیفاء از منفعتی زمینه‌ی اتلاف آن را فراهم سازد و دیگر این که شخص بدون استیفاء از منفعت، تنها مانع استیفای مالک از آن گردد. اما آن چه با بحث حاضر ارتباط می‌یابد فرض اول است که شخص با استیفای منافع متعلق به دیگری آن را تفویت نموده است. بدین ترتیب در برخی از موارد که شخصی بدون وضع ید بر مال دیگری از منافع مالی به طور نامشروع استیفاء نموده از باب اتلاف منافع ضامن آن می‌باشد. به عنوان مثال در صورتی که وضع ید بر منافع انسان را عرفاً یا شرعاً ممکن ندانیم، استیفاء کننده از باب اتلاف ضامن منافع مستوفات او خواهد بود. همچنین است فرضی که منافع شخصی به واسطه‌ی یک عقد (مانند اجاره) متعلق به دیگری باشد و شخص ثالثی در مدت اجاره از منافع اجیر

بهره‌مند شود. هم چنین اگر کسی ملک خود را به دیگری اجاره داده ولی از تسلیم عین مستأجره خودداری کند که در این صورت فقها مستأجر را بین فسخ اجاره و رجوع به اجاره بها و یا بقای عقد و مطالبه‌ی عوض منافع فائده منخیر دانسته‌اند (خویی، ۱۸۳/۳۰: ۱۴۲۲هـ.).

با وجود این در مورد استیفاء از مال یا عمل دیگری مصادیقی را می‌توان یافت که شمول قاعده‌ی اتلاف بر آن‌ها مشکل و بلکه ممتنع به نظر می‌رسد. به عنوان مثال در فرضی که شخصی برای انجام کار معینی در مدت معین به استخدام دیگری درآمده و در مدت اجاره بدون امر مستأجر کاری را که مقصود او نبوده برای او انجام داده است، در این فرض برخی معتقدند اجیر نه مستحق اجرت المسمی و نه اجرت المثل نخواهد بود و علم و جهل او نیز در این حکم بی‌اثر است. همین حکم در فرضی نیز جاری است که کسی وسیله‌ی نقلیه‌ی خود را برای حمل بار به کسی اجاره دهد ولی به اشتباه بار دیگری را با آن حمل کند (طباطبایی یزدی، ۹۱/۵-۹۰: ۱۴۲۰). مثالی دیگر از قصور قاعده‌ی اتلاف در شمول مصادیق استیفاء نامشروع، برخی مصادیق «استیفاء غیرمادی» می‌باشد: در بسیاری از مصادیق استیفاء غیرمادی، در شمول قاعده‌ی اتلاف بر این مصادیق تردید جدی وجود دارد؛ به ویژه این که در اکثر این مصادیق ضرری مستقیماً متوجه شخص نمی‌گردد تا شرط اصلی اعمال قاعده‌ی اتلاف یعنی ورود ضرر در آن‌ها فراهم گردد.

**۳.۲.۳. شمول قاعده‌ی لاضرر بر مصادیق استیفاء نامشروع:** آیا در مورد مصادیق استیفاء نامشروع، با استناد به قاعده‌ی لاضرر می‌توان استیفاء کننده را مسؤول جبران آن چه استیفاء شده دانست؟ در پاسخ به این سؤال باید گفت مشهور فقها بر این باورند که کارکرد این قاعده نفی حکم ضرری است؛ به این معنا که دلیل لاضرر تنها اختصاص به رفع احکام ضرری در شرع دارد و در صورتی که از حکمی ضرری حاصل شود، به موجب این قاعده آن حکم مرفوع خواهد بود. اما در مواردی که ضرر ناشی از عدم جعل حکم است، دلیل لاضرر نمی‌تواند برای جبران ضرر، ضمان را ثابت نماید. به همین دلیل است که برخی از فقیهان استناد به لاضرر را در اثبات ضمان منافع مستوفات در مقبوض به عقد فاسد مردود دانسته‌اند (خویی، ۴۰۳/۲: ۱۳۷۷).

با وجود این حتی اگر بتوان در اثبات ضمان به قاعده‌ی لاضرر استناد کرد، باز



این قاعده نمی‌تواند تمام مصادیق استیفای نامشروع را پوشش دهد. زیرا همان گونه که گفته شد، در تمام این مصادیق الزاماً ضرری متوجه شخص خاصی نمی‌گردد تا لاضرر آن را جبران نماید. چه بسا در مواردی استیفای نامشروع تنها موجب «عدم النفع» گردد و همان گونه که می‌دانیم فقیهان عدم النفع را از مصادیق ضرر نمی‌دانند. به عنوان مثال در سوء استفاده از حق اختراع که از جمله حقوق مالکیت فکری است، هر چند استیفاء کننده با سوء استفاده از این حق ممکن ثروت کلانی را عاید خود سازد، اما گاه آن چه صاحب حق از دست می‌دهد از حد عدم النفع فراتر نمی‌رود.

#### ۴.۲.۳. شمول قاعده‌ی احترام بر مصادیق استیفای نامشروع: هر چند «احترام»

را به عنوان یک قاعده فقهی نمی‌توان انکار کرد، اما کاربرد و قلمرو آن در فقه چندان روشن به نظر نمی‌رسد: در حالی که در پاره‌ای موارد فقیهان از مفاد این قاعده به عنوان یک مبنا برای اثبات سایر قواعد فقهی بهره‌جسته‌اند، در موارد دیگر مفاد آن را مستقیماً در فروع فقهی به کار بسته‌اند. در کاربرد اخیر نیز تردید شده است که آیا قاعده احترام علاوه بر حکم تکلیفی، مثبت حکم وضعی نیز هست و آیا می‌توان از مفاد آن حکم ضمان را نیز ثابت نمود؟ در حالی که برخی از فقیهان در اثبات حکم وضعی ضمان به این قاعده استناد کرده‌اند، برخی دیگر معتقدند با توجه به مستندات قاعده‌ی احترام، امکان اثبات حکم وضعی ضمان توسط این قاعده وجود ندارد. به عنوان مثال مرحوم خوئی (ره) پس از نقل روایات دال بر عدم حلیت مال مسلمان می‌فرماید: «غرض از این روایات تنها حرمت تکلیفی است نه حرمت وضعی و بنابراین چنین روایاتی از اثبات ضمان دور هستند و شأن آن‌ها دلالت کننده بر حرمت تصرف در مال غیر بدون اذن او می‌باشد...» (خوئی، ۳۶۳/۲: ۱۳۷۷).

بنابراین روشن می‌گردد که اساساً استناد به قاعده احترام در اثبات ضمان ناشی از استیفای نامشروع با ایراد کبروی مواجه است. با وجود این حتی اگر به اثبات حکم ضمان توسط قاعده احترام نیز تسلیم شویم، در شمول آن بر تمامی مصادیق استیفای نامشروع تردید وجود دارد. چه، همان گونه که قبلاً نیز اشاره شد در تمامی مصادیق استیفای نامشروع به ویژه در مورد مصادیق استیفای غیرمادی الزاماً تصرف در مال دیگری صادق نیست و گاه شخص بدون اسقاط احترام مال دیگری، بر دارایی خویش می‌افزاید.

از آن چه تاکنون در خصوص شمول اسباب ضمان قهری بر مصادیق استیفای نامشروع گفته شد می‌توان چنین نتیجه گرفت که هر چند دو سبب اصلی ضمان یعنی ضمان ید و اتلاف در کنار استیفاء بسیاری از مصادیق داراشدن بدون سبب در نظام حقوقی فرانسه را پوشش می‌دهند، اما حوزه‌های گسترده‌ای به ویژه در مورد مصادیق استیفای نامشروع غیرمادی که غالباً از پدیده‌های نوظهور نیز به شمار می‌روند، از شمول این ادله خارج هستند. بنابراین باید به دنبال تمهید قاعده‌ای بود که هم بتواند این خلأها را پر کند و هم از آب‌شخور مبانی داخلی تغذیه گردد. تحلیل قاعده‌ی فقهی «حرمت اکل مال به باطل» می‌تواند ما را به این هدف نزدیک سازد.

### ۳.۳. طرح نظریه‌ی عمومی ضمان در حقوق ایران

هرچند از «حرمت اکل مال به باطل» در کمتر منبعی به عنوان یک قاعده‌ی فقهی یاد شده اما قاعده‌ای است که فقها در بیان فروع فقهی گاه به عنوان مستند حکم به آن استناد کرده‌اند. ظاهر این قاعده نهی از خوردن مال دیگری به سبب باطل است و واژه‌ی «اکل» در این قاعده کنایه از «تملک و تصرف» می‌باشد. با این وصف معنای قاعده به اختصار «نهی از تصرف در مال به طور نامشروع» است و این معنا همان است که در این نوشتار از آن تحت عنوان «استیفای نامشروع» تعبیر گردیده است.

مستند اصلی این قاعده برخی «آیات قرآنی» است که در میان آن‌ها آیه‌ی شریفه‌ی «یا ایها الذین آمنوا لا تأکلوا أموالکم بینکم بالباطل إلیا أن تكون تجاره عن تراض منکم...» (النساء، ۲۹) از شهرت بیشتری برخوردار است. علاوه بر آیات قرآن، «روایات» متعددی نیز از ائمه‌ی معصومین (علیهم السلام) وجود دارد که مؤید مفاد قاعده‌ی مذکور می‌باشد. سرانجام «حکم عقل و بنای عقلاء» را می‌توان در ردیف مستندات این قاعده قرار داد.

اکنون جای این پرسش است که آیا می‌توان این قاعده را مبنای ضمان ناشی از استیفای نامشروع دانست و حکم ضمان ناشی از استیفای نامشروع را با آن ثابت نمود؟ در واقع ما در این جا با دو گزاره روبرو هستیم:

۱- نهی از تصرف در اموال دیگران و استیفاء از آن به سببی که عرفاً باطل می‌باشد؛

۲- مسؤولیت شخص استیفاء کننده برای جبران آن چه به طور نامشروع استیفاء

نموده است. باید دید آیا میان این دو گزاره ارتباطی وجود دارد و آیا می‌توان گزاره‌ی دوم را از گزاره‌ی اول نتیجه گرفت؟ اگر بتوان چنین ارتباطی میان دو گزاره برقرار ساخت، راه برای اثبات نظریه‌ای جدید به منظور جبران هرگونه استیفای نامشروع در حقوق ایران فراهم می‌گردد.

### ۱.۳.۳. اثبات حکم وضعی از مفاد قاعده: در خصوص اثبات حکم وضعی از

مفاد قاعده- تا آن جا که جستجو گردید- فقیهان بحث مستقلی ارائه نداده‌اند؛ اما ظاهر برخی از عبارات ایشان حکایت از پذیرش آن دارد. به عنوان مثال مرحوم خوئی (ره) ضمن مباحث مربوط به خیار غبن می‌فرمایند: «... اکل مال به باطل و زوراً و تکلیفاً حرام است و برای بطلان آن نیازی به فسخ نیست...» (خوئی، ۳۳۳/۴: ۱۳۷۷). مرحوم بجنوردی (ره) نیز در تفسیر آیه‌ی فوق می‌فرمایند: «مراد از آیه‌ی شریفه این است که معاملات و معاوضات و مبادلاتی که بین شما واقع می‌شود از یکی از دو امر خارج نیست: یا باطل و به غیر وجه شرعی است و این قسم حرام است... و یا تجارت ناشی از رضایت است و این قسم مانعی در ارتکاب آن وجود ندارد، بلکه از نظر شرع پسندیده است. اما آیا حرمت در قسم اول وضعی است یا تکلیفی؟ این بحث دیگری است، اگرچه ظاهر این است که به قرینه‌ی کلمه‌ی باطل و اطلاق آن، منظور [حرمت] وضعی است» (بجنوردی، ۲۱۷/۵: ۱۴۲۶هـ.).

گذشته از عبارات فوق که دلالت بر پذیرش حکم وضعی از مفاد قاعده دارد، موارد کاربرد قاعده در فقه امامیه نیز به خوبی این موضوع را نشان می‌دهد که فقیهان در استفاده‌ی حکم وضعی از مفاد قاعده تردیدی به خود راه نداده‌اند. چه، آنان مفاد قاعده را در مواردی چون اصل فساد معاملات، بطلان معاملاتی چون بیع سفهی، بیع فضولی، معاملات مکره، شرط خلاف مقتضای عقد، اثبات خیار غبن، اثبات لزوم معاملات، لزوم معاطات و... به کار گرفته‌اند که همگی در زمره‌ی احکام وضعی قرار دارند. این موضوع نشان می‌دهد که صرف نظر از مباحث اصولی پیرامون رابطه‌ی حکم وضعی و حکم تکلیفی، دلالت قاعده‌ی اکل مال به باطل بر حکم وضعی امری پذیرفته شده و مورد قبول نزد فقیهان امامیه می‌باشد.

### ۲.۳.۳. اثبات حکم ضمان از مفاد قاعده: پس از پذیرش اصل حکم وضعی از

مفاد قاعده، اکنون باید گفت قدر مسلم از دلالت قاعده بر حکم وضعی، «فساد» یا

«بطلان» معامله یا رابطه‌ی حاصل از سبب باطل است. اما تنها زمانی می‌توان از قاعده‌ی اکل مال به باطل به عنوان مبنایی برای ضمان ناشی از استیفای نامشروع سخن گفت که قاعده‌ی فوق علاوه بر حکم وضعی فساد یا بطلان، مبین حکم «ضمان» نیز باشد. بنابراین باید دید آیا بین حرمت اکل مال به باطل و مسؤولیت استیفاء کننده به جبران آن ملازمه‌ای وجود دارد؟ پاسخ به این سؤال آخرین حلقه از زنجیره‌ی اثبات ضمان ناشی از استیفای نامشروع بر طبق قاعده‌ی حرمت اکل مال به باطل می‌باشد. با توجه خلاف اصل بودن ضمان، پرسش این جاست که کدام دلیل مؤید وجود چنین منبع مسؤولیت و سبب ضمانی می‌باشد؟ برای پاسخ به این پرسش باید مستندات قاعده‌ی حرمت اکل مال به باطل را بازخوانی و پاسخ این پرسش را در آن مستندات جستجو کرد.

همان گونه که گذشت، مستندات قاعده‌ی حرمت اکل مال به باطل آیات قرآنی به ویژه آیه‌ی شریفه‌ی «لا تأکلوا أموالکم بینکم بالباطل»، روایات، حکم عقل و بنای عقلاء می‌باشد که در این جا دلالت آیه‌ی شریفه و ادله‌ی عقلی در اثبات حکم ضمان مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱- دلالت آیه‌ی نهی از اکل مال به باطل بر ضمان: هر کلام ممکن است سه نوع دلالت بر مفهوم داشته باشد: دلالت منطوقی، دلالت مفهومی و دلالت سیاقی. مدلول منطوقی معنایی است که مستقیماً از کلام فهمیده می‌شود و موضوع آن نیز در جمله ذکر شده است. بنابراین در این نوع دلالت، مدلول از الفاظ صریح کلام به دست می‌آید. بدیهی است که این آیه منطوقاً دلالتی بر لزوم برگرداندن مال استیفاء شده ندارد.

مدلول مفهومی معنایی است که در کلام بیان نشده ولی با توجه به ساختمان ترکیبی کلام فهمیده می‌شود، بدون این که موضوع آن در کلام ذکر شده باشد. مفهوم خود بر دو نوع است: مفهوم موافق و مفهوم مخالف. در نوع اول حکم، نفیاً یا اثباتاً موافق حکم منطوق است و در نوع دوم نفیاً یا اثباتاً با آن مخالفت دارد. نوع اخیر اصطلاحاً «مفهوم مخالف» نیز نامیده می‌شود. در خصوص این نوع دلالت نیز باید گفت در لسان آیه‌ی شریفه هیچ گونه مفهومی - اعم از موافق یا مخالف - که مثبت لزوم استرداد مال استیفاء شده باشد به نظر نمی‌رسد.

اما در کنار دلالت منطوقی و دلالت مفهومی، دسته‌ی سوم از دلالت‌ها وجود دارد

که با هیچ یک از این دو نوع دلالت قابل انطباق نیست. برخی از اصولیین این دسته از دلالت‌ها را «دلالت سیاقی» نامیده‌اند (مظفر، ۱۴۵: ۱۴۲۲). مقصود از سیاق مجموعه قرآینی است که به لفظ پیچیده شده است: هرگونه دالّ و قرینه‌ای که در جهت فهم کلام به ما کمک کند و به کلام پیچیده شده باشد- از قراین لفظی و غیر لفظی- سیاق نامیده می‌شود (صدر، ۱۸۰/۱: ۱۴۲۱). از جمله‌ی این قراین، «قراین حالیه» است؛ یعنی زمینه‌ی مخصوص صدور کلام و سایر خصوصیات غیر لفظی که کلام را احاطه نموده است (براتی، ۳۶۱: ۱۳۸۴). لحن متکلم، ظرف کلام و بسیاری قراین دیگر می‌توانند در فهم مدلول کلام راهگشا باشند. از جمله‌ی این قراین «ارتکاز عقلاء» می‌باشد. بدین معنی که اگر عقلاء مفهومی را لازمه‌ی کلام بدانند، آن مفهوم مدلول سیاقی کلام خواهد بود. اکنون باید دید اگر جمله‌ی «در اموال یکدیگر به ناحق و به سبب باطل تصرف نکنید» در بین عقلاء و کسانی که با لغت عام مأنوس هستند به طور کامل القاء شود، ذهنیت عقلایی لزوم بازگرداندن آن چه به ناحق تصرف شده را از این عبارت درک می‌کند و آیا ارتکاز عقلاء چنین ملازمه‌ای را می‌پذیرد؟ اگر پاسخ به این سؤال مثبت باشد- که ظاهراً چنین است- می‌توان ادعا کرد که آیه‌ی شریفه به دلالت سیاقی و ملازمه‌ی عقلی، ظهور در لزوم استرداد آن چه به ناحق تصرف گردیده دارد.

۲- دلالت حکم عقل و بنای عقلاء بر ضمان: عقل انسان به طور مستقل و بدون کمک حکم شرع، حرمت اکل مال به باطل را درک می‌کند و آن چه در شریعت در این خصوص بیان شدن یا از باب ارشاد به این حکم عقل است و یا از باب بیان مصادیق مشتبه. اما آیا عقل مستقل همان گونه که به حرمت تصرف در اموال دیگران به ناحق حکم می‌کند، لزوم استرداد آن چه به طور نامشروع تصرف شده را نیز مستقلاً می‌پذیرد؟ به نظر می‌رسد حتی اگر در دلالت آیه‌ی شریفه بر لزوم استرداد تردید شود، در پذیرش آن به حکم عقل جای تردید نیست. زیرا همان گونه که عقل به وجوب ردّ امانت حکم می‌کند، هم چنین حکم می‌کند که شخص باید آن چه را به ناحق و بدون سبب مشروع به تصرف خویش درآورده بازگرداند و این امری نیست که فی الجمله بتوان در آن تردید کرد.

حکم به جبران آن چه شخص به طور نامشروع استیفاء کرده به «بنای عقلاء» نیز ثابت است. چه، عقلاء بما هم عقلاء کسی را که بدون سبب و به ناحق مال دیگری را

خورده و بر دارایی خویش افزوده مسئول جبران آن می‌دانند. پذیرش مسئولیت در چنین فرضی در بسیاری از نظام‌های حقوقی دنیا، گواهی بر صدق این مدعاست. بنابر آن چه گفته شد «ضمان ناشی از استیفای نامشروع» بر اساس قاعده‌ی عقلی و شرعی «حرمت اکل مال به باطل» ثابت و روشن به نظر می‌رسد؛ ضمانی که استیفاء کننده را ملزم می‌سازد به میزانی که از اموال دیگران به ناحق استیفاء کرده و بر دارایی خویش افزوده است، از عهده‌ی جبران آن برآید. بدین ترتیب زمینه برای ارایه‌ی یک نظریه‌ی جدید در حوزه‌ی مسئولیت‌های غیر قراردادی جهت جلوگیری از هر گونه استیفای نامشروع در حقوق ایران فراهم می‌گردد.

#### ۴.۳. شرایط استناد به قاعده در حقوق ایران

در مبحث گذشته مبانی تأسیس جدید «ضمان ناشی از استیفای نامشروع» مورد بررسی قرار گرفت؛ تأسیسی که هدف از آن استرداد ثروتی است که فرد به سبب باطل بر دارایی خویش افزوده است. اکنون باید این نهاد را ضابطه مند کرد و شرایط استناد به آن را معین ساخت. بدیهی است که تعیین شرایط هر قاعده بدون در نظر گرفتن مبانی آن میسر نخواهد بود. بنابراین طبیعی است اگر شرایط قاعده‌ی استیفای نامشروع بر اساس مبنای اصلی آن یعنی قاعده‌ی حرمت اکل مال به باطل طراحی و تبیین شود. پس جای این پرسش است که آیا با توجه به مبنای مذکور و مستندات آن، شرایط قاعده همان است که در مورد قاعده‌ی دارا شدن بدون سبب در حقوق فرانسه گفته شد؟ پاسخ منفی به این پرسش نشان خواهد داد که اختلاف در مبانی قاعده در دو سیستم تنها جنبه‌ی نظری ندارد و این اختلاف، آثار خود را در شرایط و آثار هر یک نیز بر جای خواهد گذاشت.

در مباحث پیشین برای استناد به قاعده‌ی دارا شدن بدون سبب در حقوق فرانسه ۶ شرط بر شمرده شد که عبارتند از: دارا شدن، کاهش دارایی، رابطه‌ی بین دارا شدن و کاهش دارایی، فقدان سبب، نبودن منفعت شخصی یا تقصیر خواهان و فرعی یا اضافی بودن قاعده. اکنون باید دید کدام یک از این شرایط در قاعده‌ی استیفای نامشروع نیز جریان دارد و کدام یک با مبانی آن سازگار نیست:

- دارا شدن: در خصوص این شرط باید گفت واژه‌ی «اکل» در آیه‌ی شریفه دلالت بر این دارد که شرط تحقق ضمان، تصرف در مال غیر و بهره‌مند شدن از آن می‌باشد.

چه، بدیهی است که تا «اکل» واقع نشده باشد، سخن گفتن از «حرمت» یا «ضمان» نیز مفهومی نخواهد داشت. بنابراین می‌توان «استیفاء» را در زمره‌ی شرایط قاعده‌ی استیفای نامشروع مورد بررسی قرار داد.

- کاهش دارایی: بر خلاف شرط پیشین، پذیرفتن «کاهش دارایی» به عنوان شرط تحقق ضمان ناشی از استیفای نامشروع قابل تردید به نظر می‌رسد. چه، اولاً مبانی قاعده دلالتی بر آن ندارد: در آیه‌ی شریفه هر چند واژه‌ی «بینکم» استعمال شده اما این واژه ظاهراً دلالت بر خروج تصرفات نامشروع در مال خود مانند اسراف و تبذیر از شمول آیه دارد و نمی‌توان کاهش دارایی در نتیجه‌ی اکل مال به باطل را از آن نتیجه گرفت. از سوی دیگر عقل نیز هر گونه استیفاء به سبب نامشروع را باطل دانسته و استیفاء کننده را مسئول جبران آن می‌شناسد، چه این استیفاء موجب کاهش دارایی دیگری شده و چه نشده باشد. ثانیاً در همه‌ی موارد، دارا شدن الزاماً با کاهش دارایی ملازمه ندارد و اگر کاهش دارایی را از شرایط استیفای نامشروع بدانیم، چه بسا پاره‌ای از تصرفات باطل از شمول قاعده بیرون خواهد ماند. مانند فرضی که شخصی با سوء استفاده از موقعیت یا اطلاعات بر ثروت خود بیفزاید، بدون این که به طور مشخص از دارایی دیگری بکاهد.

- رابطه‌ی بین دارا شدن و کاهش دارایی: با منتفی شدن شرط دوم یعنی «کاهش دارایی» این شرط نیز خود به خود موضوعیت خویش را از دست خواهد داد. با وجود این در قاعده‌ی استیفای نامشروع نیاز به احراز چنین رابطه‌ی میان «سبب باطل» و «استیفاء» احساس می‌شود. به این معنی که باید احراز شود سبب باطل مستقیماً موجب استیفاء گردیده و استیفاء نتیجه‌ی چنین سبب باطلی بوده است.

- فقدان سبب: در ضمان ناشی از استیفای نامشروع با توجه به کلمه‌ی «الباطل» در آیه‌ی شریفه و با توجه به اضافه شدن «باء سببیه» به کلمه‌ی باطل، می‌توان گفت که «وجود سبب باطل» از عناصر تشکیل دهنده‌ی مسؤولیت می‌باشد و در هر مورد باید باطل بودن یا نبودن سبب اکل را احراز کرد.

- فرعی یا اضافی بودن قاعده: در دعوی استیفای نامشروع اگر فرد دو دعوای مسموع در عرض یکدیگر داشته باشد، آیا می‌تواند یکی از این دو مبنا را انتخاب کند و یا باید به راه حلی که در عرض استیفای نامشروع قرار دارد محدود گردد؟ در پاسخ

باید گفت دلیلی که مانع از انتخاب میان دو مبنای دعوا باشد به نظر نمی‌رسد: ادله‌ی حرمت اکل مال به باطل عام است و هر گونه تصرف به سبب باطل را در بر می‌گیرد. همین که فرد مال دیگری را به باطل استیفاء کند، ضامن آن خواهد بود. خواهان نیز می‌تواند هر یک از دو مبنا را برای دعوی خویش برگزیند. هر چند در عمل خواهان مبنایی را برای دعوی خویش انتخاب می‌کند که به نحو کامل تری خسارت او را جبران نماید. البته باید به خاطر داشت آن جا که اقامه‌ی دعوی دیگر با مانعی روبروست، خواهان نمی‌تواند آن مانع را نادیده بگیرد و خسارت خود را از طریق دعوی استیفاء نامشروع مطالبه نماید؛ چرا که این امر نوعی تقلب نسبت به قانون به شمار می‌آید.

- به مجموعه شرایطی که برای اعمال قاعده‌ی استیفاء نامشروع بیان کردیم می‌توان «فقدان مسقطات ضمان» را نیز افزود. توضیح آن که در کنار اسباب ضمان قهری، پاره‌ای اسباب وجود دارد که مانع از ایجاد ضمان گردیده یا پس از ایجاد مسؤولیت آن را زایل می‌سازند. بدین ترتیب در پاره‌ای موارد هر چند ممکن است تصرف در مال دیگری نامشروع تلقی شود، ولی به دلیل وجود یکی از اسباب ساقط کننده‌ی ضمان، مسؤولیتی متوجه استیفاء کننده نخواهد بود.

با توجه به آن چه گفته شد، شرایط ضمان ناشی از استیفاء نامشروع در حقوق ایران را می‌توان به این ترتیب خلاصه کرد: استیفاء، وجود سبب باطل (نامشروع)، رابطه‌ی بین استیفاء و سبب باطل (نامشروع) و فقدان مسقطات ضمان.

۱. ۴. ۳. استیفاء: مقصود از استیفاء در این جا هرگونه بهره‌مندی و استفاده از مال یا حقوق مالی است که موجب افزایش جنبه‌ی مثبت دارایی یا کاهش جنبه‌ی منفی دارایی یک شخص - اعم از حقیقی یا حقوقی - می‌گردد. بنابراین: اولاً: موضوع استیفاء هر چیزی است که عنوان مال بر آن صدق کند. یعنی هر چیزی که یکی از نیازهای انسان را تأمین کرده و مورد رغبت عقلاء باشد، به نحوی که برای به دست آوردن آن حاضر به بذل چیزی باشند. در این مفهوم، مال علاوه بر عین شامل منافع و حقوق مالی نیز خواهد شد. ثانیاً: استیفاء ممکن است به صورت ایجابی یا سلبی واقع شود: استیفاء ایجابی یا مثبت در فرضی است که شخص بر جنبه‌ی مثبت دارایی خویش بیفزاید؛ مانند این که به ناحق از منافع متعلق به دیگری استیفاء نماید. اما گاه استیفاء به صورت



سلبی یا منفی واقع می‌شود و آن زمانی است که از جنبه‌ی منفی دارایی‌ها کاسته شود؛ مانند این که شخصی به طور نامشروع از میزان دیون خود بکاهد.

#### ۲. ۴. ۳. وجود سبب باطل (نامشروع): دومین شرط از شرایط ضمان ناشی از

استیفای نامشروع این است که استیفاء «به سبب باطل و نامشروع» واقع شده باشد. یعنی شخص به «ناحق» مالی را به چنگ آورده و آن را بر دارایی خویش افزوده باشد. در توضیح این مطلب باید گفت با توجه به سیاق آیه‌ی شریفه‌ی «لا تأکلوا...»، تصرف در اموال دیگران تنها در صورتی مشروعیت دارد که با نوعی «اذن» و «رضایت» همراه باشد. رضایت مالک نیز خود ممکن است به یکی از سه شکل قرارداد، ایقاع و اذن محض اعلام گردد. علاوه بر آن گاه شارع یا قانونگذار مستقیماً و بدون آن که رضایتی از سوی مالک صادر شده باشد استیفاء از اموال دیگران را مباح می‌سازد. بنابراین در یک نمای کلی آن چه از طریقی غیر از این اسباب به دست آید از مصادیق استیفای نامشروع خواهد بود.

#### ۳. ۴. ۳. رابطه بین سبب باطل و استیفاء: عنصر سوم ضمان ناشی از استیفای

نامشروع احراز رابطه بین سبب نامشروع و استیفاء می‌باشد. در واقع زمانی می‌توان شخص را به خاطر آن چه استیفاء نموده ملزم به جبران کرد که دارا شدن در نتیجه‌ی سبب نامشروع فراهم شده باشد. بنابراین در انواع استیفاء نامشروع باید ثابت شود که دارا شدن شخص نتیجه‌ی مستقیم و بلا واسطه‌ی این اسباب بوده است؛ به گونه‌ای که عرف، دارا شدن و استیفای شخص را در نتیجه‌ی چنین اسبابی بداند.

#### ۴. ۴. ۳. فقدان مسقطات ضمان: چهارمین و آخرین شرط از شرایط ضمان ناشی

از استیفای نامشروع «فقدان مسقطات ضمان» می‌باشد. همان گونه که اشاره گردید در کنار اسباب سنتی ضمان قهری چون ضمان ید، اتلاف و ... گاه از پاره‌ای قواعد یاد می‌شود که مسؤولیت فرد ضامن را زایل کرده و او را از مسؤولیت مبرا می‌سازند. گرچه در منابع فقهی این اسباب دقیقاً احصاء نشده است، اما به طور معمول از چهار سبب در این خصوص یاد می‌شود که عبارتند از: قاعده‌ی استیمان، قاعده‌ی احسان، قاعده‌ی اقدام و قاعده‌ی اذن (حسینی مراغی، ۲/ ۵۲۰-۴۷۳: ۱۴۱۸هـ.). هر یک از این قواعد از نظر تحلیل فقهی و حقوقی دارای مجاری مخصوص به خود می‌باشند و لذا نمی‌توان همه‌ی آن‌ها را مسقط ضمان ناشی از استیفای نامشروع دانست. از میان این اسباب تنها

به قاعده‌ی اقدام که با بحث حاضر ارتباط بیشتری دارد اکتفا می‌گردد:

اگر استیفای کسی از مال یا عمل دیگری ناشی از اقدام مالک باشد، در این صورت مسئولیتی متوجه استیفاء کننده نخواهد بود. مثال مرسوم و متداول این فرض جایی است که شخص با «قصد تبرع» مال خود را در اختیار دیگری قرار داده یا او را از خدمات خود بهره‌مند ساخته است. هم‌چنین در فرضی که کسی دیگری را امر به انجام کاری کند و عامل کار را با قصد تبرع انجام دهد، عامل مستحق هیچ اجرتی نخواهد بود، هر چند امر قصد اعطاء اجرت عمل را نیز داشته باشد. در فرضی نیز که فردی بدون اذن دیگری مالی را به دارایی او افزوده و یا از دیون او کاسته است، نمی‌تواند با این استدلال که با این اقدام بر دارایی آن شخص افزوده شده به او رجوع نماید (ماده‌ی ۲۶۷ ق.م.ا). بنابراین مواردی چون ادای دین دیگری بدون رضایت مدیون یا انجام تعمیرات توسط مستأجر و بدون اذن موجر در عین مستأجره و مانند آن که در رویه‌ی قضایی فرانسه تحت عنوان دارا شدن بدون سبب مطرح و به فرد حق داده شده به این عنوان به مدیون، موجر و ... مراجعه کند، در نظام حقوقی ایران به هیچ عنوان تحت عنوان ضمان ناشی از استیفای نامشروع قابل مطالبه نمی‌باشد.

#### ۴. نتیجه‌گیری

نتایج حاصل از این پژوهش را می‌توان در چند بند خلاصه نمود:

- ۱- قاعده‌ی دارا شدن بدون سبب امروزه در بسیاری از نظام‌های حقوقی دنیا از جمله فرانسه به عنوان یک منبع مستقل تعهد شناخته شده است. حقوق فرانسه پس از مدت‌ها تردید، سرانجام با توجه به ضرورت‌های اجتماعی و با الهام از حقوق روم، آن را به عنوان یک منبع مستقل مسئولیت در کنار سایر منابع به رسمیت شناخت.
- ۲- در حقوق ایران هر چند ممنوعیت استیفای نامشروع به عنوان یک قاعده‌ی اخلاقی، روح بسیاری از نهادهای حقوقی را تشکیل می‌دهد، اما بر خلاف حقوق فرانسه هرگز به عنوان یک منبع عام و مستقل مسئولیت شناخته نشده است.
- ۳- از سوی دیگر هر چند اسباب ضمان قهری در فقه امامیه و حقوق ایران در کنار سایر نهادهای حقوقی از بسیاری مصادیق استیفای نامشروع جلوگیری می‌کنند، اما این اسباب به تنهایی قادر نیستند تمام مصادیق جدید و متبدل استیفای نامشروع را

تحت پوشش خود درآورند.

- ۴- «قاعده‌ی حرمت اکل مال به باطل» به عنوان یک قاعده‌ی مسلم فقهی می‌تواند مبنای طرح یک منبع جدید مسئولیت در حقوق ایران تحت عنوان «ضمان ناشی از استیفای نامشروع» قرار گرفته و شرایط و آثار آن را تبیین نماید.
- ۵- با توجه به تفاوت مبانی قاعده در دو نظام حقوقی ایران و فرانسه، ضمان ناشی از استیفای نامشروع در حقوق ایران از حیث شرایط و آثار الزاماً با نمونه‌ی فرانسوی قابل انطباق نخواهد بود.

#### یادداشت‌ها

1. "Les quasi-contrats sont les faits purement volontaires de l'homme, dont il résulte un engagement quelconque envers un tiers, et quelquefois un engagement réciproque des deux parties."

2. " Attendu que cette action, dérivant du principe d'équité qui défend de s'enrichir au détriment d'autrui, et n'ayant été réglementée par aucun texte de nos lois, son exercice n'est pas soumis à aucune condition déterminée; qu'il suffit, pour la rendre recevable, que le demandeur allègue et offre d'établir l'existence d'un avantage qu'il aurait, par un sacrifice ou un fait personnel, procuré à celui contre lequel il agit."

۳- از مفاد ماده‌ی ۱۴۰ چنین به دست می‌آید که تصرفات مالکانه اشخاص نسبت به اموال به یکی از اسباب سه گانه ممکن است حاصل شود: عقد، ایقاع و قانون. از سوی دیگر با توجه به این که حق انتفاع یا حق ارتفاق ممکن است ناشی از توافق بوده یا صرف اذن مالک آن را ایجاد کرده باشد، می‌توان «اذن» را نیز به عنوان سبب چهارمی برای استیفاء مشروع از مال دیگری مورد بررسی قرار داد.

۴- در خصوص این که آیا اذن انشاء و در حقیقت گونه‌ای ایقاع است یا خیر میان فقها و حقوقدانان اختلاف نظر وجود دارد: برخی آن را از دایره‌ی ایقاعات خارج دانسته اند و برخی صریحاً یا ضمناً آن را نوعی ایقاع معرفی کرده اند. با وجود این به نظر می‌رسد اذن صرفاً نوعی ترخیص و رفع مانع است و در نتیجه باید آن را در زمره‌ی اخباریات دانست نه انشائیات. برای توضیح بیشتر رک: شهیدی، اصول قراردادهای و تعهدات، ش ۲۱، ۴۱-۴۰.

## منابع

## الف. فارسی و عربی

- ابراهیم سعد، نبیل. (۱۹۹۸). *النظریه العامه للإلتزام*. بیروت: دارالنہضه العربیہ.
- البجنوردی، السید محمدحسن (۱۴۲۶هـ). *القواعد الفقہیہ*. الطبعة الثانية، قم: دلیل ما.
- الحسینی المراغی، السید عبدالفتاح. (۱۴۱۸هـ). *العناوین*. الطبعة الأولى، قم: مؤسسہ النشر الاسلامی.
- الخویی، السید ابوالقاسم. (۱۳۷۷). *مصباح الفقاهه*. الطبعة الأولى، قم: مکتبه الداوری.
- الخویی، السید ابوالقاسم. (۱۴۲۲هـ). *المستند فی شرح العروه الوثقی*. قم: مؤسسہ احیاء آثار الإمام الخویی.
- براتی، محمدامین. (۱۳۸۴). *منطق فقاهت*. چاپ اول، قم: گلہای بہشت.
- حجازی، عبدالحی. (۱۹۵۴). *النظریه العامه للإلتزام*. مصر: مطبعه نہضه مصر.
- رحیمی، حبیب اللہ. (۱۳۸۰). *استفادہ ی بلاجہت (مطالعہ ی تطبیقی)*. رسالہ ی دکتری، تہران: دانشکدہ ی حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تہران.
- السنہوری، عبدالرزاق أحمد. (۱۹۹۸). *الوسیط فی شرح القانون المدنی الجدید*. مصادر الإلتزام، الطبعة الثالثة، بیروت: منشورات الحلبي الحقوقیہ.
- الصدر، السید محمدباقر. (۱۴۲۱هـ). *دروس فی علم الأصول*، الطبعة الأولى، قم: مرکز الأبحاث و الدراسات التخصّصیہ للشہید الصدر.
- الطباطبائی الیزدی، السید محمدکاظم. (۱۴۲۰هـ). *العروه الوثقی*. الطبعة الأولى، قم: مؤسسہ النشر الإسلامی.
- کاتوزیان، ناصر. (۱۳۸۲). *الزامهای خارج از قرارداد*. چاپ سوم، تہران: دانشگاه تہران.
- المظفر، محمدرضا. (۱۴۲۲هـ). *أصول الفقہ*. الطبعة الأولى، قم: بوستان کتاب.

النّجفی، محمدحسن. (۱۳۶۲هـ). *جوواهرالکلام*. الطبعه الثانيه، طهران: دارالکتب الإسلامیه.

ب. انگلیسی

[http://fr.jurispedia.org/enrichissement sans cause en droit privé](http://fr.jurispedia.org/enrichissement_sans_cause_en_droit_privé)

[http://www.dictionnaire-juridique.com/Définitiondeenrichissement sans cause](http://www.dictionnaire-juridique.com/Définitiondeenrichissement_sans_cause)

Lawson, F. H. (1969). *The roman law reader*. New York: Oceana Publications Ind.

Zweigert, K. & Kötz, H. (1987). *An introduction to comparative law*. Translated by: Weir, Tony, Second Edition, Oxford: Clarendon Press.





پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی